

الباب الثامن من الواحد الثالث في ان ما في العالم الاكبر في البيان.

حضرت باب

اصلي فارسي



الباب الثامن من الواحد الثالث في ان ما في العالم الاكبر في البيان.

ملخص اين باب آنکه آنچه که اسم شئيت بر او واقع شود از هر شئي در بيان است اسم او و روح متعلق در اسم نه متعلق در شئي که ذات او باشد

و کل آنچه در بيان است در اين آيه است ”لو انزلنا ذلك البيان على من في ملكوت السموات و الارض و ما بينهما فاذا كل بالله ربهم الرحمن ليؤمنون انه لا اله الا هو الحي المهيمن القيوم الله الذي لا اله الا هو القاهر الظاهر الفرد الممتنع المتعالى القدوس له الاسماء الحسنى يسبح له من فى السموات و الارض و ما بينهما سبحانه و تعالى عما يصفون قل ان الله هو الملك السلطان القادر العلام له الامثال العليا يسجد له من فى السموات و الارض و ما بينهما وانه هو العزيز المحبوب“ که نوزده اسم است که مدل على الله هست و كل اسماء و امثال در ظل او ذکر ميشود و نوزده حرف نفى است که نوزده ابواب نار باشد در مقابل نوزده ابواب جنت

هر کس مؤمن باشد بيان و تلاوت نمايد اين آيات اربعه را که مقام خلق و رزق و موت و حيات باشد و بحروف واحد که افتد ايشان مستمد باين اسماء است مؤمن و از ابواب نار مستجير بالله باشد و متبراً و هر ذکر شئي خيرى که در بيان باشد راجع باسماء و امثال داند و هر ذکر دون خيرى را راجع بصمت حروف نفى داند گویا تلاوت کل بيان نموده و آنچه خداوند در او نازل فرموده تصديق نموده



ORIGINAL



AUDIO

و این آیات اربعه راجع میگردد باین آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الملك و الملكوت ثم العز و الجبروت ثم القدرة و اللاهوت ثم القوة و الياقوت ثم السلطنة و الناسوت یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و انه هو حی لا یموت و ملک لا یزول و عدل لا یجور و سلطان لا یحول و فرد لا یفوت عن قبضته من شیء لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انه کان علی کل شیء قدیرا

و این آیه راجع میگردد باین آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و انه هو حی لا یموت فی قبضته ملکوت کلشیء یخلق ما یشاء بامرہ انه کان علی کلشیء قدیرا

و این آیه به "بسم الله الامنع الاقدس" و کل حروف بسمله بنقطه باء چنانچه در بدء کل از نقطه طالع شده و کل بیان تفصیل نقطه و ظهور او در مرایا و مثل او مثل شمس است و مثل کل حروف مثل مرایا که از او منعکس شده و در هیچ حرفی نیست اول الا او و نه آخر الا او و نه ظاهر الا او و نه باطن الا او چنانچه هر کس در ظل ایمان بقرآن در آمده در کینونیت او دیده نمیشود الا شبح آیه رسول الله - صلی الله علیه و اله - که بفضل او در ظل ظلال او مستظل گردیده

و کل بیان ظهور نقطه است و نقطه مقام مشیت ظهورالله است و کل راجع میگردد "بمن یظهره الله" زیرا که او است که کل بیان و من فیه راجع باو میگردد بمنتهای خضوع و غایت خشوع و او است که در مرایای بیان دیده میشود مثلا اگر در بیان مظهر عدلی است او است عادل و اگر مظهر فضلی است او است فاضل و اگر مظهر سلطنتی است او است سلطان و اگر مظهر علمی است او است عالم و اگر مظهر قدرتی است او است قادر زیرا که در مرایا دیده نمیشود الا شمس اگر چه در مقام شبحیت بوده و هستند

و کل حروف علین بیان راجع میشود "بمن یظهره الله" که باب اول جنت و اسم اعظم ظاهر بالوهیت باشد و کل دون حروف علین راجع میشود بیاب اول در نار که در ظل این اسم مستمد در فنا است و اگر مدق نظری نظر نماید کل خیر را در کف "من یظهره الله" مشاهده و کل ظل افک را در مقابل مشاهده چنانچه امروز در نقطه بیان ظاهر و قبل در نقطه فرقان ظاهر بوده

و هیچ عزری از برای بیان و نفوس مؤمنه بآن اعظم تر از این نیست که در ایشان دیده نشود در حین ظهور "من یظهره الله" الا او و الا ظهور قبل شبهه نیست که در ایشان ظاهر است و دیده نمیشود در ایشان الا او چنانچه امروز کسی در نقطه فرقان شبهه ندارد و حال آنکه نقطه بیان بعینه ظهور نقطه فرقان است بخو اشرف بل در کل مرایای قرآنیه او است که ظاهر است ولی از علو ظهور است که محتجب شده و از علو نور است که مختنفی مانده چنانچه امروز کل مظاهر قرآنیه متقربند الی الله باو و غیر از رضای او اراده نموده چگونه که حکم نمایند

و این است که من فی البیان را نجات نمیدهد الا مشاهده "من ینظره الله" در کینونیات خود نه مشاهده من قد ظهر زیرا که او ظاهر است و در حینی که در مهد عزت و مناعت و رفعت و قدرت و سلطنت مستقر است کل شئون فعل او هستند که در بیان متحرکند اسماء حسناى او ادلاء جنت او هستند و اسماء دون آن که مستجنه در نار است نه ظاهر مظاهر نار او هستند که در آن حین مشاهده مینمایند که سلطان بیان مظهر اسم او است که بذکر او میکند آنچه میکند و همچنین مظهر عز و غنا و قدرت و امتناع و کل شئون محموده

چنانچه در نقطه بیان هم این امر ظاهر الآن که در جبل است میبند که در کل نیست الا ظهور او و کل باو میکنند آنچه میکنند چه مظاهر قرآنیه چه دونها ولی چون محتجب شده اند از محبوب خود این است که در نار حجاب مخد و از عرفان محبوب خود غیر متلذذ هستند

اگر در امکان شیئی مسترضی شود او است که مسترضی شده و اگر شیئی مستکره شود او است که مستکره شده زیرا که در آن شیئی دیده نمیشود الا شمس مشیت که باون شیئیت او شیئی شده و هست یا میشود و الا اگر مرتفع شود عدم بحت است بلکه وجود کلمه عدم هم بقدر ذکر عدم که نفس فنا و نیستی است متحقق نیست الا باو و الا این هم ذکر نمی شد این است معنی قول رسول الله - صلی الله علیه و اله و سلم: "اللهم ارنی حقایق الاشیاء کما هی"

نه اینست که در حقیقت هر شیئی نقطه بیان را مشاهده کنی بلکه ظهور او در رتبه طین طین میگردد و در رتبه ماء ماء و در رتبه هوا هوا و در رتبه نار نار نه این است که از او شیئی منقوص گردد یا بر او امری نازل آید زیرا که اگر الی ما لا نهایت مرآت در مقابل شمس واقع شود چه از نوع یاقوت باشد و چه از نوع الماس یا از نوع بلور یا زجاجه یا آنچه متصور است در او ذکر مرآتیت منعکس میگردد از آن شمس بلا آنکه شیئی بر او زاید شود یا از او ناقص گردد

مثل آنکه ظهور رسول الله بعد از بعثت که بیست و سه سال طول کشید اگر اظهار نبوت نمی فرمودند یاذن الله این همه خالق مهتدی نمی شد ولی از او چیزی منقوص نگشته و بر کینونیت او مزید نشده اگر هم اظهار نبوت نفرموده بود بعد از اجل مقدر او بافق قدس خود واصل و لم یزل و لا یزال مشرق این است که کل از جود نقطه حقیقت منوجد

بلا آنکه از بحر جود او قدر قطره منقوص گردد یا آنکه بر او مزید شود و همین قسم آثار مشرقه از آن اگر بما لا نهایت باعلی طوریکه فوق آن متصور نیست نوشته شود و الی ما لا نهایت باو مهتدی شوند از او شیئی منقوص نگشته و بر او مزید نشده و او همان قسم که بوده هست کذلک يجعل الله ضیاء الشمس بمثلها فی حد ذکرها انه کان علی کل شیئی قدیرا

